



رهیافت امنیت منطقه‌ای اوپاما در حوزه ژئوپلیتیکی ایران

زهره پوستینچی^۱

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۲۲

چکیده

امنیت‌سازی در شرایطی ایجاد می‌شود که کشورهای منطقه‌ای از انگیزه لازم برای همکاری‌های چندجانبه برخوردار باشند. انگیزه برای همکاری منطقه‌ای به عنوان ضرورت ژئوپلیتیکی کشورهای محسوب می‌شود که در منطقه بحرانی قرار دارند. حوزه امنیت منطقه‌ای ایران دارای چنین ویژگی‌هایی است؛ در کنار مرزهای جغرافیایی و امنیتی ایران نشانه‌های مختلفی از تهدید و بی‌ثباتی مشاهده می‌شود. یکی از اصلی‌ترین دلایل چنین شرایطی را می‌توان گسترش حوزه نفوذ ژئوپلیتیکی آمریکا در خاورمیانه و آسیای جنوب غربی دانست. این امر محور اصلی گسترش بی‌ثباتی در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود. به این ترتیب، می‌توان این سوال را مطرح نمود که چگونه می‌توان فرایند امنیت‌سازی در محیط منطقه‌ای را فراهم آورد؟ چنین وضعیتی در شرایطی حاصل می‌شود که بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ بر ضرورت تعادل و ثبات منطقه‌ای تأکید داشته باشند.

در این مقاله تلاش خواهد شد تا نخست، بنیان‌های ژئوپلیتیکی بی‌ثباتی و ناامنی منطقه‌ای در جنوب غربی آسیا مورد بررسی قرار گیرد. پاسخ به این امر، بدون توجه به موج‌های صدور تروریسم و بنیادگرایی تکوینی از سوی عربستان به حوزه جنوب غربی آسیا، امکان‌پذیر نخواهد بود. دوم، افغانستان و پاکستان در منطقه کمربند امنیتی شکننده قرار دارند؛ منطقه‌ای که طی چهار دهه گذشته همواره با کودتا، اشغال نظامی، مداخله امنیتی و چالش‌های پایان‌ناپذیر امنیتی همراه بوده است. سوم، در افغانستان و پاکستان شاهد شکل‌گیری گروه‌های افراطی جدیدی می‌باشیم که زیرمجموعه القاعده و طالبان نبوده ولی از الگوهای خشونت‌آمیز بهره می‌گیرند.

از این گروه‌ها می‌توان به «حزب‌التحریر» و «حزب تبلیغ جماعت» اشاره داشت. مجموعه‌های یاد شده، توسط وزارت امور خارجه آمریکا به عنوان گروه‌های «کمربند انتقالی» معرفی شده‌اند، گروه‌هایی که بر ضرورت برخورد‌های هویتی تأکید داشته و زمینه ورود اعضای خود به گروه‌های افراطی همانند طالبان و القاعده را فراهم می‌سازند. این امر نشان می‌دهد که نه تنها محیط جغرافیایی و هویتی افغانستان-پاکستان آمادگی لازم برای جذب نیروهای اعتقادی به گروه‌های افراطی را دارا می‌باشد، بلکه اقدامات نظامی آمریکا منجر به تشدید بحران و رویارویی گروه‌های اجتماعی با نیروهای امنیتی و نظامی آمریکا در افغانستان و پاکستان گردیده است.

واژگان کلیدی: درگیرسازی ژئوپلیتیکی، ژئوپلیتیک چندمرکزی، ژئوپلیتیک سرزمین حاشیه، ژئوپلیتیک سلطه جهانی، سیاست مهار.

۱- استادیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن (z_poustinchi@yahoo.com)

مقدمه:

بسیاری از تحلیل‌گران این سوال را مطرح می‌کنند که آیا اواما موفق می‌شود نیروهای نظامی آمریکا را از افغانستان در سال ۲۰۱۱ خارج سازد؟ پاسخ به این موضوع در شرایطی امکان‌پذیر است که چالش‌های درهم‌تنیده امنیت منطقه‌ای در افغانستان و پاکستان مورد بررسی قرار گیرد. «رابرت گیتس» در سفر سرزده خود به افغانستان در اوایل مارس ۲۰۱۱ از دولت و جامعه افغانستان به خاطر کشته شدن شهروندان و کودکان بی‌گناه عذرخواهی نمود. «حامد کرزای»، رئیس‌جمهور افغانستان نیز اعلام داشت که مبارزه با تروریسم باید خارج از مرزهای این کشور انجام پذیرد. این امر به مفهوم مرزهای درهم‌تنیده، بی‌ثباتی و ناامنی در جنوب غربی آسیا است.

آسیای جنوب غربی از سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰، نقش فزاینده‌ای در سیاست جهانی پیدا نمود. موازنه‌گرایی آمریکا در روابط چین، پاکستان، هند و اتحاد شوروی را می‌توان محور اصلی مدیریت امنیت منطقه‌ای در این حوزه جغرافیایی دانست. زمانی که رهیافت ژئوپلیتیکی قلب زمین، کارکرد خود را برای رقابت و رویارویی با اتحاد شوروی در اوراسیا از دست داد، نظریه‌پردازان آمریکایی از رهیافت سرزمین حاشیه‌ای برای کنترل و مقابله ژئوپلیتیکی با اتحاد شوروی استفاده نمودند.

هم اکنون نیز نیروهای نظامی آمریکا در شرایط مشابهی با سربازان اتحاد شوروی قرار دارند؛ اگر چه آمریکا به لحاظ تاکتیکی به پیروزی نظامی در افغانستان دست یافته است، اما این امر به مفهوم موفقیت راهبردی برای سیاست مداخله‌گرایانه آمریکا محسوب نمی‌شود. میزان تلفات نظامی ارتش آمریکا در جولای آگوست ۲۰۱۱ به ۴۰ نفر رسیده است. این امر نشان می‌دهد که کنترل شهرها و ساختارسازی در افغانستان به عنوان محور اصلی امنیت برای آمریکا و یا سایر کشورهای مداخله‌گر محسوب نمی‌شود.

براساس چنین رهیافتی، کشورهای افغانستان و پاکستان در دوران جنگ سرد به عنوان مرکز جدید رقابت و رویارویی قدرت‌های بزرگ ایفای نقش نمودند. اشغال افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ انجام گرفت؛ در این دوران، گروه‌های بنیادگرای اسلامی در ارتش و سازمان اطلاعات نظامی پاکستان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شدند. آنان به عنوان بازیگران منطقه‌ای برای رقابت‌های راهبردی قدرت‌های بزرگ در دهه ۱۹۸۰ محسوب می‌شدند. به این ترتیب، ژئوپلیتیک پیرامونی در آسیای جنوب غربی، جایگزین ژئوپلیتیک قلب زمین در حوزه اروپای شرقی، مرکزی و غربی گردید. این روند تا پایان جنگ سرد ادامه یافت

(Caldwell, 2009: 135).

فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ را می‌توان نقطه عطف تاریخی در سیاست بین‌الملل دانست. در سال ۱۹۹۲ رهیافت‌های ژئوپلیتیکی جدیدی ارائه شد. موضوعاتی همانند لحظه تک‌قطبی، پایان تاریخ، لیبرال دموکراسی غرب، اصالت بازار آزاد و هژمونی امریکایی را می‌توان به عنوان زیربنای رقابت‌های ژئوپلیتیکی بعد از جنگ سرد دانست. در دوران جدید، تفاوت‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی در رقابت بین‌المللی کشورها نقش اندکی ایفا نمودند. موضوعاتی همانند نظم نوین جهانی و ژئوپلیتیک هژمونی جهانی ایالات متحده ارائه شد. «جورج بوش» چنین فرآیندی را به عنوان نقطه عطفی برای رهبری ایالات متحده از طریق تعقیب عدالت، مسوولیت مشترک و مقابله مشارکت‌آمیز با تهدیدات دانست (Kaplan, 1994: 45).

در این پژوهش از روش تحلیل داده‌ها استفاده می‌شود. روش تحلیل داده‌ها به مفهوم آن است که در تبیین شاخص‌های تعادل و ثبات منطقه‌ای، موضوعاتی همانند سطح درگیری، شدت منازعه، نیروهای مؤثر در جدال منطقه‌ای و فرایند بحران منطقه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد و فرایند کنش بازیگران در محیط منطقه‌ای به عنوان اصلی‌ترین عنصر تحلیل مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. هدف از انجام تحقیق را می‌توان تبیین نشانه‌ها و فرایندهای ثبات و تعادل منطقه‌ای دانست، فرایندهایی که می‌تواند در شکل‌گیری حوادث بحران‌ساز مؤثر باشد؛ این امر نمادی از تحلیل امنیت منطقه‌ای در شرایط بحران محسوب می‌شود. مسئله تحقیق نیز مربوط به نقش بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای در تحولات امنیتی آسیای جنوب غربی است. به این ترتیب، سیاست منطقه‌ای آمریکا در برخورد با افغانستان، پاکستان و بازیگران آسیای جنوب غربی به عنوان دغدغه اصلی این مقاله محسوب می‌شود.

۱- تبارشناسی بحران امنیتی در آسیای جنوب غربی

اگرچه استراتژیست‌های امریکایی در صدد بودند تا ژئوپلیتیک سلطه را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی جهان سازماندهی نمایند، اما چنین اهدافی با واکنش بازیگران منطقه‌ای و نیروهای فراملی روبه‌رو شد. از سال ۱۹۹۲ به بعد شاهد پیچیده شدن سیاست بین‌الملل در حوزه‌های منطقه‌ای می‌باشیم. آسیای جنوب غربی در زمره مناطقی محسوب می‌شود که رقابت‌های امنیتی آن از اواخر دهه ۱۹۷۰ شروع شده بود و در دوران بعد از جنگ سرد نیز تداوم یافت. نقش سیاسی و امنیتی آمریکا در افغانستان و پاکستان، منجر به پیچیده شدن

موازنه قدرت در آسیای جنوب غربی گردید (Hourani, 2002: 66).

امریکا ناچار شد برای امنیت‌سازی منطقه‌ای با ایران مشارکت نماید، این امر نشان می‌دهد که برخی از ضرورت‌های امنیتی و راهبردی امریکا تابع تعامل همکاری‌جویانه امریکا با ایران است. چنین فرآیندی در شمار عواملی محسوب می‌شوند که تضادهای ایدئولوژیک و راهبردی را تحت‌الشعاع ضرورت‌های امنیت‌سازی در حوزه‌های ژئوپلیتیکی منطقه کمر بند شکننده قرار می‌دهند. همکاری‌های امنیتی در چنین مناطقی می‌تواند مرزبندی‌های راهبردی جدیدی را بین کشورهایی که در شرایط تعارض قرار دارند به وجود آورد (رمضانی، ۱۳۸۵: ۱۲۹). به همین دلیل است که برخی از روزنامه‌نگاران و استراتژیست‌های امریکایی می‌توانند ایران را به حمله نظامی تهدید کنند، اما انجام چنین اقدامی توسط دولت و نهادهای نظامی آن کشور برای امنیت منطقه‌ای امریکا مخاطره‌آمیز خواهد بود. شکل‌گیری چنین وضعیتی نشان می‌دهد که رفتار راهبردی قدرت‌های بزرگ در مناطقی که در حوزه ژئوپلیتیک تهدید قرار دارند، کار دشوار و پر مخاطره‌ای خواهد بود. به این ترتیب، مرزهای درهم‌تنیده امنیت منطقه‌ای در آسیای جنوب شرقی شکل گرفته است؛ در این حوزه‌های جغرافیایی کشورهای همانند ایران و امریکا نیازمند همکاری ژئوپلیتیکی برای مقابله با تهدیدات امنیتی خواهند بود. این امر شکل‌بندی رفتار و فرآیند کنش راهبردی واحدهای سیاسی رقیب همانند ایران، امریکا، پاکستان و عربستان سعودی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Shlaim, 2009: 49).

تحولات یاد شده نشان می‌دهد که با پایان جنگ سرد، شکل جدیدی از رقابت و بی‌ثباتی ژئوپلیتیکی به وجود آمده است. «ژئوپلیتیک دولت‌محور» مربوط به دورانی است که از وستفالیای شروع شد، در قرن ۱۹ گسترش یافت و در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی محور اصلی رقابت قدرت‌های بزرگ گردید. استراتژیست‌های امریکا-اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد، رقابت ژئوپلیتیکی را به عنوان محور اصلی راهبرد منطقه‌ای و بین‌المللی خود قرار دادند.

تئوری‌های ژئوپلیتیکی این دوران را می‌توان براساس مفاهیمی همانند «ژئوپلیتیک مهار»، «گسترش دومینو»، «موازنه قدرت» و «ژئوپلیتیک کشورهای محوری» مورد مطالعه قرار داد. در سال ۱۹۴۶، چرچیل در سخنرانی خود در پایگاه هوایی فالتون در ایالات میسوری ژئوپلیتیک پرده آهنین را ارایه داد. این امر بخشی از سیاست ژئوپلیتیکی مهار اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد محسوب می‌شد. چنین الگویی در سال‌های جنگ سرد مورد استفاده قرار گرفت. در سال‌های بعد از جنگ سرد نیز می‌توان نشانه‌هایی از سیاست پرده آهنین

در برابر روسیه و برخی از کشورهای منطقه‌ای از جمله ایران را مورد ملاحظه قرار داد (Cordesman, 2006: 103).

تمامی مفاهیم یاد شده را می‌توان وجه تکمیلی سیاست امریکا در کنترل بحران دانست. در دوران جنگ سرد، امریکا تلاش می‌کرد تا محور اصلی مقابله با بازیگران ضد امنیتی را در قالب مهار اتحاد شوروی به انجام رساند. این امر براساس رهیافت‌های ژئوپلیتیکی مقابله با اتحاد شوروی و کمونیسم از طریق سازماندهی دیوار آهنین انجام پذیرفت. نظریه «قلب زمین» هالفورد مکیندر، نقش محوری در اجرای سیاست مهار داشته است. در دوران بعد از جنگ سرد، رقابت‌های ژئوپلیتیکی از مرکز به مناطق پیرامونی گسترش یافت. این امر با رهیافت «نیکولاس اسپایکمن» که نظریه «سرزمین حاشیه‌ای» را ارائه داده بود، همگونی قابل توجهی دارد. بنابراین، امریکا تلاش دارد تا از طریق محدودسازی بازیگران منطقه‌ای همانند افغانستان، پاکستان و ایران، مزیت راهبردی جهان غرب را ارتقاء دهد.

ژئوپلیتیک پیرامونی را در مناطقی که رقابت و منازعه بین نیروهای فروملی، بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ افزایش می‌یابد می‌توان مورد ملاحظه قرار داد. این رهیافت ژئوپلیتیکی در حوزه‌های جغرافیایی کمربند شکننده مورد استفاده قرار می‌گیرد. امریکا تلاش دارد تا بخش عمده‌ای از قابلیت نظامی و راهبردی خود را در منطقه‌ی آسیای جنوب غربی متمرکز سازد. چنین اقدامی بخشی از سیاست امنیتی اوباما در افغانستان و پاکستان محسوب می‌شود، منطقه‌ای که می‌تواند محدودیت‌هایی در برابر ژئوپلیتیک قدرت امریکا به وجود آورد. از سوی دیگر، بخش قابل توجهی از مرزهای درهم تنیده امنیت‌سازی مربوط به ژئوپلیتیک پیرامونی در حوزه کمربند شکننده قرار دارد. در این مقاله تلاش می‌شود تا رویارویی بازیگران منطقه‌ای با رویکرد هژمونیک‌گرایی امریکا در افغانستان و پاکستان تبیین گردد.

۲- نشانه‌های بی‌ثباتی در محیط ژئوپلیتیکی ایران

محیط همجوار ایران شامل حوزه جغرافیایی گسترده‌ای می‌باشد که از خاورمیانه عربی شروع شده و تا آسیای جنوب غربی امتداد پیدا می‌کند، که این امر را می‌توان نمادی از قابلیت ژئوپلیتیکی ایران در محیط منطقه‌ای دانست. مداخله قدرت‌های بزرگ منجر به شکل‌گیری محدودیت‌هایی در ارتباط با ایران و سایر کشورهای می‌شود که از الگوی همکاری، تعادل و ثبات منطقه‌ای بهره می‌گیرند. شاخص‌های یاد شده بیانگر آن است که

ایران در زمره کشورهای محوری در خاورمیانه محسوب می‌شود.

«هالستی و کوهن» چنین کشورهایی را به عنوان نمادی از هارتلند قدرت منطقه‌ای می‌دانند. حوزه ژئوپلیتیکی هارتلند منطقه‌ای به دو بخش تفکیک شده از یکدیگر تقسیم می‌شود. بخش اول آن شامل نوار شکننده خاورمیانه می‌باشد که قدرت‌های بزرگ در آن از تحرک عملیاتی، پایگاه نظامی و مداخله امنیتی گسترده‌ای برخوردار هستند. بخش دوم آن مربوط به حوزه ژئوپلیتیکی آسیای جنوبی است. این منطقه، به لحاظ جغرافیایی از خاورمیانه جدا و مستقل می‌باشد. اما موضوعات امنیتی این منطقه به حوزه جغرافیایی آسیای جنوب غربی نیز منتقل گردیده است (هالستی، ۱۳۷۳: ۴۷۲).

دو منطقه یاد شده به لحاظ موضوعات امنیتی با چالش‌های نسبتاً مشابهی روبه‌رو می‌باشند. به همین دلیل است که امریکا از فرماندهان یکسانی برای مقابله با چالش‌های این منطقه استفاده می‌کند. اگرچه فرماندهی در چنین محیطی، مخاطرات سیاسی و امنیتی متنوعی را به وجود می‌آورد، اما امریکایی‌ها از طریق جابجایی در فرماندهان نظامی و بازسازی ساختار امنیتی دیپلماتیک در افغانستان و پاکستان تلاش دارند تا فرایند جدیدی از همکاری بین گروه‌های رقیب و نیروهای متعارض را به وجود آورند.

هر گونه تلاشی برای ایجاد تعادل نیازمند بازسازی ساختار و الگوهای رفتاری است. هر گاه زمینه برای تغییر در الگوهای رفتاری بازیگران مختلف فراهم شود، طبیعی است که جلوه‌هایی از اختلاف نظر بین فرماندهان، دیپلمات‌ها و کارگزاران امنیتی به وجود آید. چنین فرایندی در سال‌های ۲۰۰۱ به بعد، از فراوانی و گسترش قابل توجهی در ساختار راهبردی امریکا برخوردار گردیده است. برخی از تضادهای مدیریتی منجر به تغییر در کارگزاران اجرایی امریکا گردیده که از جمله این افراد، می‌توان به «دیوید پترائوس و جان مک کریستال» اشاره داشت.

افراد یاد شده، ابتدا در عراق به انجام وظایف نظامی و امنیتی مبادرت داشتند و بعد از آن فعالیت‌های خود را در افغانستان ادامه دادند. اگرچه اختلافات «مک کریستال» و «رابرت آیکنبری» سفیر امریکا در افغانستان، مانع از ادامه فعالیت مک کریستال گردید، اما الگوی رفتار امنیتی - راهبردی فرماندهان یاد شده در افغانستان - پاکستان و عراق نسبتاً مشابه بوده است. این امر را می‌توان انعکاس نشانه‌های ژئوپلیتیکی در رفتار راهبردی برای کنترل بی‌ثباتی‌های امنیتی دانست. امریکا از مارس ۲۰۱۱ درگیر تحولات لیبی گردید. برخی از پژوهشگران گسترش مداخلات امریکا را به عنوان نمادی از تصاعد بحران تا زمان

شکل‌گیری جنگ سوم جهانی می‌دانند (Chossudovsky, 2011:4).

شاخص‌های ژئوپلیتیکی یاد شده طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بر روابط خارجی ایران و آمریکا، تأثیر به جا گذاشته است. به عبارت دیگر، می‌توان بر این امر تأکید داشت که ضرورت‌های ژئوپلیتیکی، رفتار امنیتی و راهبردی بسیاری از واحدهای سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین فضای منطقه‌ای، بین‌المللی و قالب‌های گفتمانی حاکم بر این منطقه ژئوپلیتیکی، آثار خود را بر موضوعات امنیتی و چگونگی روابط کشورهای منطقه‌ای مختلف به جا گذاشته است (Lockman, 2004: 32).

شواهد نشان می‌دهد که این امر در شرایط بحرانی با نوسانات ژئوپلیتیکی همراه است. بنابراین الگوی رفتاری کشورهای تحت تأثیر ضرورت‌های امنیتی و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی با تغییر و دگرگونی روبه‌رو می‌شود. الگوی روابط ایران-آمریکا در سال‌های گسترش بحران افغانستان-پاکستان و همچنین تصاعد منازعات امنیتی در منطقه خاورمیانه را می‌توان انعکاس تغییرات ژئوپلیتیکی در فضای بحران امنیتی دانست. تئوری انتقال بحران اولین بار توسط ژئوپلیتیسین‌ها به کار گرفته شد. بعد از آن چنین مفهومی به ادبیات مسلط در سرویس‌های امنیتی و وزارت امور خارجه آمریکا منتقل شد. (Washington Institute for Near East Policy, 2009: 5)

تمامی مؤلفه‌های یاد شده بیانگر آن است که مرزهای هویتی، ژئوپلیتیکی و امنیتی منطقه خاورمیانه به حوزه جغرافیایی افغانستان-پاکستان گسترش می‌یابد. این امر مخاطرات امنیتی بیشتری را برای آمریکا ایجاد خواهد کرد. در چنین شرایطی، هرگونه بحران امنیتی در منطقه خاورمیانه آثار و پیامدهای خود را در آسیای جنوب غربی منعکس می‌سازد، به همان گونه‌ای که ناآرامی‌های امنیتی در افغانستان-پاکستان آثار و نشانه‌های خود را در خاورمیانه عربی و شمال آفریقا منعکس ساخته است.

۳- الگوی رفتار بازیگران تعادل‌بخش در آسیای جنوب غربی

تعادل بخشی به عنوان یکی از ضرورت‌های امنیت‌سازی منطقه‌ای محسوب می‌شود. ایران از قابلیت لازم برای ایفای چنین نقشی در ساختار ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی برخوردار است. یکی از اصلی‌ترین دلایل افزایش نقش منطقه‌ای ایران را می‌توان در قالب مؤلفه‌های جغرافیایی مورد توجه قرار داد. این مؤلفه‌ها را می‌توان در زمره عوامل و موضوعاتی دانست

که زمینه‌ساز ایجاد تعادل، ثبات، بحران و یا تعارض منطقه‌ای می‌گردند. تمام ویژگی‌های ژئوپلیتیکی را که در منطقه ژئوپلیتیکی هارتلند وجود دارد، در شکل‌بندی‌های جغرافیایی، امنیتی و راهبردی ایران می‌توان مشاهده نمود، سرزمینی که با مناطقی همانند خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند مرزهای دریایی پیدا کرده است.

از سوی دیگر، حوزه نفوذ امنیتی ایران از افغانستان و پاکستان تا منطقه خاورمیانه عربی، شمال آفریقا و مدیترانه شرقی گسترش یافته است. در چنین شرایطی، ایران می‌تواند مانند هر کشور دیگری که از قابلیت ژئوپلیتیکی برخوردار است، نقش‌های دوگانه‌ای را ایفا نماید. در هریک از حوزه‌های جغرافیایی یاد شده می‌توان جلوه‌هایی از تهدید امنیتی بازیگران رقیب را مورد ملاحظه قرار داد. به طور کلی بازیگرانی از قدرت تهدیدکنندگی بیشتری برخوردارند که از قابلیت لازم برای ائتلاف با قدرت‌های بزرگ برخوردارند. در چنین شرایطی، لازم است تا سیاست امنیت منطقه‌ای کشورهای یاد شده با الگوی راهبردی قدرت‌های بزرگ متوازن و متقارن گردد (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۰۸).

در این ارتباط، امکان به کارگیری «نقش ملی مدیریت بحران منطقه‌ای» به همان میزانی وجود دارد که امکان اجرای «نقش ملی چالش‌گر منطقه‌ای» وجود خواهد داشت. چگونگی به کارگیری هر یک از نقش‌های یاد شده به فضای امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی بستگی خواهد داشت. به این ترتیب، شاخص‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی ایران نشان می‌دهد که از قابلیت و ابزارهای لازم برای امنیت‌سازی و یا چالش‌گری در برابر محیط ژئوپلیتیکی بحران‌ساز برخوردار است (Mitchell, 1993: 71).

تهدیدات مشترک منطقه‌ای در حوزه آسیای جنوب غربی و خاورمیانه را می‌توان در زمره عوامل بازسازی تاکتیکی در روابط خارجی کشورها دانست. به طور کلی، موضوعات امنیت منطقه‌ای بخشی از سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. واحدهای سیاسی که دارای چالش‌های رفتاری می‌باشند، تحت تأثیر ضرورت‌های امنیتی، روابط خود را بازسازی می‌نمایند. این امر انعکاس الگوی کنش تاکتیکی در رفتار ژئوپلیتیکی کشورها محسوب می‌شود. چنین شاخص‌هایی، زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری فرآیندی را به وجود آورده است که مبتنی بر منحنی چالش، تنش‌زدایی مرحله‌ای، همکاری و چالش مجدد می‌باشد. به طور کلی، می‌توان تأکید داشت که اصلی‌ترین ضرورت عصر موجود، در روند امنیت‌سازی منطقه‌ای را مدیریت بحران و تنش‌زدایی متقابل در حوزه‌های امنیتی تشکیل می‌دهد. در هر دورانی که چالش‌های امنیتی افزایش پیدا کند و زمینه برای شکل‌گیری

تغییرات ژئوپلیتیکی به وجود آید، زمینه برای بازسازی روابط و رفتار کشورها نیز ایجاد خواهد شد. به همین دلیل است که گلدستون در اواخر قرن ۱۹، الهام‌بخش رئالیست‌ها در روابط بین‌الملل گردید. وی تأکید داشت که هیچ کشوری دوست دائمی و دشمن دائمی نخواهد داشت. وی منافع را به عنوان محور اصلی روابط و ائتلاف بازیگران دانست (Cordesman and Sullivan, 2007: 13).

در سال‌های ریاست جمهوری جورج بوش پسر، نامبرده از رهیافت ژئوپلیتیکی «کرون» در تبیین روابط منطقه‌ای خود با کشورهای آسیای جنوب غربی استفاده نمود. کرون در صدد بود تا ده گروه منطقه‌ای را در ژئوپلیتیک جهانی طراحی نماید. این حوزه‌های ژئوپلیتیکی ماهیت سلسله مراتبی داشته و کنترل آن توسط امریکا منجر به تثبیت موقعیت ایالات متحده در موازنه قدرت جهانی می‌گردید. در نگرش ژئوپلیتیکی کرون، ایران می‌توانست نقش حمایتی و پشتیبان از نیروهای ژئوپلیتیکی مختلفی را ایفا نماید.

به عبارت دیگر ایران از قابلیت ابزاری و جغرافیایی برای ایفای نقش حامی در چنین محیطی برخوردار است. هرگونه رقابت بین المللی با ایران می‌تواند زمینه تغییر در معادله امنیت و موازنه قدرت منطقه‌ای را فراهم سازد. بنابراین، مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی به معنای عوامل و نیروهایی محسوب می‌شوند که قادرند تا بر شکل‌بندی‌های رفتار بازیگران منطقه‌ای تأثیرگذار باشند. بنا براین هر کشوری می‌تواند جایگاه مشخص و منحصر به فردی در معادله ژئوپلیتیکی کرون را اشغال نماید.

به همان گونه‌ای که تفاوت‌های هویتی ایران- امریکا می‌تواند به چالش و رویارویی امنیتی منجر شود، نشانه‌هایی از رویکردهای ژئوپلیتیکی متعارض در نگرش ایران، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، پاکستان، القاعده، طالبان و سایر گروه‌های بنیادگرای تکفیری وجود دارد. بنابراین ایران می‌تواند نقش‌های امنیتی متفاوتی را در برخورد با چالش‌های آسیای جنوب غربی ایفا نماید. براساس چنین رهیافتی بود که بوش در صدد برآمد تا اقدامات نظامی و راهبردی خود علیه عراق و افغانستان را عملیاتی نماید (Chrono, 1999: 234).

چنین رویکردی در سال‌های دوره دوم ریاست جمهوری بوش با انتقادات شدیدی از سوی شورای روابط خارجی امریکا روبه‌رو شد. نظریه پردازانی همانند «کیسینجر، برژینسکی و جوزف پینتر»، در صدد برآمدند تا مخاطرات امنیتی نگرش سلسله مراتبی نسبت به شکل‌بندی‌های منطقه‌ای را تبیین نماید. این امر منجر به تنظیم رهیافت‌های جدیدی از سوی کارگزاران شورای روابط خارجی امریکا گردید. «رابرت گیتس» و «جیمز بیکر»،

مجموعه‌ای از رهیافت‌های ژئوپلیتیکی را برای مقابله با تهدیدات موجود و بازسازی رفتار راهبردی امریکا ارایه دادند. این امر زمینه‌ساز تغییر در جهت‌گیری ژئوپلیتیکی امریکا در دوران اوباما گردید.

تغییر در جهت‌گیری امنیتی امریکا نیازمند تبیین جدیدی از ضرورت‌های رفتاری امریکا در فضای ژئوپلیتیکی است. اگرچه سیاست خارجی امریکا در دوران اوباما با تغییرات مشهودی در مقایسه با گذشته روبه‌رو شده، اما زیرساخت‌های بنیادینی در رفتار سیاسی و سیاست خارجی امریکا وجود دارد که مانع تنش‌زدایی در روابط امنیتی امریکا با ایران می‌شود. از جمله این موارد می‌توان به کنش گروه‌های افراطی و همچنین لابی‌های اسرائیل محور در ساختار دفاعی و امنیتی امریکا اشاره نمود (Cordesman, Mausner and Lemieux, 2010: 25).

آنان بر این اعتقادند که مقابله با ایران به عنوان گام اول امنیت‌سازی در خاورمیانه و جنوب غربی آسیا محسوب می‌شود. در مقابل چنین رویکردی، نگرش‌های کاملاً متفاوت و متعارضی وجود دارد که بر نقش ژئوپلیتیکی ایران برای مقابله با تهدیدات هویتی و منطقه‌ای در حال گسترش، تأکید دارند. به این ترتیب، دو رهیافت امنیتی یاد شده بر الگوی رفتار ژئوپلیتیکی امریکا در برخورد با ایران تأثیر به جا گذاشته است. افرادی همانند کیسینجر، برژینسکی، رایس، گیتس و اوباما بر این اعتقادند که الگوی رفتاری با ایران باید بر اساس ضرورت‌های ژئوپلیتیکی انجام گیرد.

چنین ضرورت‌هایی می‌تواند نقش‌های متفاوتی را برای بازسازی روابط ایران- امریکا به وجود آورد. به عبارت دیگر، برخی از نظریه‌پردازان و کارگزاران اجرایی امریکا بر این اعتقادند که ضرورت‌های ژئوپلیتیکی ایجاب می‌کند ایران و امریکا از الگوهای همکاری امنیتی برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای بهره‌گیری نمایند. از سوی دیگر، عناصر نسبتاً پایدار و تغییرناپذیری در حوزه سیاست خارجی امریکا وجود دارد که تحقق چنین فرآیندی را با مشکل روبه‌رو می‌سازد (Frum and Perle, 2003: 14).

نگرش ژئوپلیتیکی دیگری وجود دارد که براساس رهیافت تمرکز قدرت شکل گرفته است. این رهیافت تحت تأثیر اندیشه «نئورئالیست‌های تهاجمی» می‌باشد. به عبارت دیگر، اندیشه‌های راهبردی و رویکردهای سیاست بین‌الملل می‌توانند بر رهیافت‌های ژئوپلیتیکی تأثیرگذار باشند. به همین دلیل است که «پی‌تر تیلور»، چنین فرآیندی را در قالب «ژئوپلیتیک قدرت‌محور» تبیین نموده است. نامبرده تلاش دارد تا هرگونه رفتار منطقه‌ای را براساس ضرورت‌های ژئوپلیتیکی و در چارچوب رویکرد قدرت‌محور تبیین نماید (افتخارزاده، ۱۳۷۷: ۲۲).

تیلور بر این اعتقاد است که اگر امریکا درصدد باشد تا هژمونی منطقه‌ای خود را تثبیت کند، در آن صورت باید کنشگری خود را بدون توجه به مشارکت بازیگران منطقه‌ای همانند ایران به انجام رساند. چنین فرآیندی می‌تواند با نشانه‌هایی از تعارض و رویارویی برای محدودسازی قدرت ژئوپلیتیکی و راهبردی ایران همراه گردد. به عبارت دیگر، «تیلور» تلاش دارد تا محدودسازی قدرت ایران توسط امریکا را جایگزین مشارکت امنیتی در محیط چالشی و تغییریابنده خاورمیانه و آسیای جنوب غربی نماید؛ جایی که مرزهای امنیتی به همراه مرزهای ژئوپلیتیکی در یکدیگر تنیده شده است. (Mottahedeh, 2002: 21).

بنابراین ایران در چنین فضای ژئوپلیتیکی می‌تواند نقش سکوی متوازن‌کننده قدرت امنیتی بازیگران هویتی، نهادهای بین‌المللی، قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه‌ای را ایفا نماید. چنین شرایطی، اهمیت ژئوپلیتیکی ایران را افزایش می‌دهد. الگوی ارایه شده توسط «چاسو داوسگی» نشان می‌دهد که گسترش بحران، زمینه‌های جنگ هسته‌ای در خاورمیانه را افزایش می‌دهد. نامبرده بر این امر تأکید دارد که اگر قدرت ایران کاهش پیدا کند، در آن شرایط امریکا قادر خواهد بود تا نقش خود در چارچوب ثبات هژمونیک منطقه‌ای را ایفا نماید. در حالی که اگر با قابلیت‌های ابزاری و ساختاری ایران مقابله شود در آن شرایط زمینه جدال ژئوپلیتیکی جدیدی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (Chossudovsky, 2011:25).

۴- رسالت‌گرایی امریکا و تئوری سازماندهی تعادل جدید

رسالت‌گرایی بخشی از واقعیت سیاست خارجی و امنیتی امریکا محسوب می‌شود. به طور کلی، رسالت‌گرایی را باید نمادی از فرهنگ سیاسی و امنیتی در امریکا دانست. جمهوری خواهان بر رویکرد رسالت‌گرایی تأکید دارند. آنان از ابزار نظامی برای تحقق اهداف ژئوپلیتیکی بهره می‌گیرند. به همین دلیل است که در دوران جمهوری خواهان انگیزه بهره‌گیری از ابزار نظامی در فرایندهای سیاست بین‌الملل افزایش بیشتری پیدا می‌کند. می‌توان سیاست خارجی و امنیتی امریکا را به عنوان واقعیتی دانست که همواره در صدد تغییر در معادله ثبات و تعادل خواهد بود. این امر مخاطرات امنیتی بیشتری را برای کشورهای همانند ایران به وجود می‌آورد.

الف- تاثیر رسالت‌گرایی امریکایی بر سازماندهی حکومت‌داری جهانی

عبور از توازن منطقه‌ای دهه ۱۹۹۰ در دوران به قدرت رسیدن محافظه‌کاران جدید در

ساختار سیاسی امریکا فراهم شد. آنان بر این اعتقاد بودند که همواره تهدیدات جدیدی در حال شکل‌گیری است. بنابراین لازم است تا با چنین تهدیداتی مقابله شود. تغییر موازنه قدرت در محیط منطقه‌ای را می‌توان اصلی‌ترین ابزار و فرایند در ارتباط با تداوم هژمونی امریکا دانست. به این ترتیب می‌توان تأکید داشت که در دوران ریاست جمهوری جورج بوش، زمامداران امریکایی که بیشتر به نئومحافظه‌کاران رسالت‌گرا تعلق داشتند، درصدد بودند تا جلوه‌هایی از حکومت‌داری جهانی را سازماندهی نمایند.

سازماندهی معادله حکومت‌داری جهانی توسط گروه‌های راست‌گرا در ساختار سیاسی و امنیتی امریکا از طریق کنترل منازعات منطقه‌ای و همچنین مدیریت قدرت محور امور بین‌الملل انجام می‌گرفت. تحقق این امر براساس مؤلفه‌هایی همانند قدرت، منازعه و ستیز امکان‌پذیر بود. وی تئوری نظم و امنیت عدالت دموکراتیک را ارائه داد. حمله نظامی علیه عراق، افغانستان، جنگ با تروریسم و سازماندهی جدال با عنوان نبرد علیه محور شرارت را می‌توان انعکاس رویکرد عدالت دموکراتیک جورج بوش در سیاست بین‌الملل دانست (غریاق زندی، ۱۳۷۹: ۲۵). چنین رویکردی جلوه‌هایی از انترناسیونالیسم لیبرال را منعکس می‌سازد. رویکرد یاد شده را می‌توان زمینه‌ساز جلوه‌هایی از توسعه‌طلبی و عملیات نظامی در حوزه‌های ژئوپلتیکی دانست. به عبارت دیگر، می‌توان بر این امر تأکید داشت که هرگونه پیروزی ژئوپلتیکی بدون توجه به اراده امنیتی برای توسعه حوزه قدرت حاصل نمی‌شود. «جورج بوش» تلاش نمود تا رهیافت‌های ژئوپلتیکی خود را در قالب ارزش‌های لیبرال-دموکرات مورد پیگیری قرار دهد. چنین رهیافتی با اندیشه‌های «امانوئل کانت» و همچنین «مایکل دویل» پیوند یافته است. طبیعی است که در چنین شرایطی امکان بازسازی روابط ایران-آمریکا می‌تواند ماهیت تاکتیکی داشته باشد؛ اما فاقد پایداری راهبردی در تنظیم معادلات امنیت منطقه‌ای و کنترل چالش‌های تأثیرگذار بر ساختار امنیت کشورهای همانند ایران و آمریکا می‌باشد (Shlaim, 2000: 111).

ب- چندجانبه‌گرایی اوباما در سازماندهی تعادل جدید منطقه‌ای

رویکرد یاد شده در دوران ریاست جمهوری اوباما با تغییراتی روبه‌رو گردید. به عبارت دیگر، کسانی که بر ضرورت همکاری ژئوپلتیکی با ایران برای کنترل تهدید تأکید داشتند، در این دوران به مطلوبیت و جایگاه مؤثرتری در سیاست‌سازی نایل گردیدند. به این ترتیب، فرآیند جدیدی متفاوت از دوران بوش در ساختار سیاست‌گذاری امنیتی و راهبردی

امریکا ایجاد شد. رویکرد این افراد بر موازنه‌گرایی منطقه‌ای قرار دارد. طبعاً مشارکت قدرت‌های بزرگ در چنین فرایندی از اهمیت ویژه‌ای برای سیاست خارجی و امنیتی امریکا برخوردار است.

در ساختار سیاسی امریکا، رییس جمهور، بخشی از نظام سیاسی و اجرایی محسوب می‌شود. براساس چنین رویکردی، اگرچه اوپاما می‌تواند الگوهای رفتار تاکتیکی خود را تغییر دهد، اما قادر نخواهد بود تا بر ضرورت‌های بنیادی در اندیشه راهبردی امریکا تأثیرگذار باشد. در چنین شرایطی، می‌توان تأکید داشت که سیاست خارجی باراک اوپاما را می‌توان گذار مجدد به واقع‌گرایی امنیتی دانست؛ زیرساخت نظریات واقع‌گرایی امنیتی بر موازنه‌گرایی و تعادل قرار دارد. وی توانست الگوی جدیدی را در رفتار سیاست خارجی مورد پیگیری قرار دهد که معطوف به موازنه با نیروهایی است که از قابلیت لازم برای کنترل چالش‌ها در محیط‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی برخوردارند.

تحقق این امر مبتنی بر موازنه‌گرایی، تعادل، همکاری، مشارکت و چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای بوده است. این الگو می‌تواند روندهای سیاست خارجی امریکا در برخورد با ایران که از اهمیت و مطلوبیت ژئوپلیتیکی برخوردار است را تحت تأثیر قرار دهد. اگرچه، امریکایی‌ها انتخابات ریاست جمهوری ایران را مورد انتقاد قرار دادند؛ اما این امر به مفهوم نادیده انگاشتن ضرورت‌های قدرت، امنیت و همکاری منطقه‌ای براساس ضرورت‌های ژئوپلیتیکی محسوب نمی‌شود. ژئوپلیتیک را می‌توان رابطه قدرت با جغرافیا دانست. هرگاه قدرت بازسازی شود معادله رفتار ژئوپلیتیکی کشورها نیز تغییر پیدا خواهد کرد (اطاعت، ۱۳۷۶: ۲۲). اگرچه چنین ضرورت‌هایی در سیاست امنیتی و کنش ژئوپلیتیکی ایالات متحده وجود دارد، اما می‌توان نشانه‌هایی از همکاری نامتوازن در سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران را مورد ملاحظه قرار داد. این امر منجر به شکل‌گیری فرآیندی گردیده که از یک سو، نشانه‌هایی از همکاری مرحله‌ای و از سوی دیگر، شاخص‌های تعارض را باز تولید نموده است. عدم ثبات در تصمیم‌گیری‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی امریکا نشان می‌دهد که دو کشور فرآیند بازسازی سیاست خارجی خود را براساس قالب‌های ژئوپلیتیکی موازنه‌گرا قرار نداده‌اند.

ج- بازدارندگی منطقه‌ای در سیاست امنیتی اوپاما

بازدارندگی در دو سطح شکل می‌گیرد؛ سطح اول بازدارندگی مربوط به دوران جنگ

سرد بود. در این دوران جلوه‌هایی از بازدارندگی راهبردی در روابط ژئوپلیتیکی کشورها به ویژه قدرت‌های بزرگ ایجاد شده بود. سطح دوم بازدارندگی مربوط به سال‌های بعد از جنگ سرد است. سال‌هایی که نشانه‌های همکاری و تعارض در سیاست امنیتی امریکا تغییر یافت. در این دوران، منطقه-گرایی محور اصلی سیاست قدرت در امریکا محسوب می‌شود. بنابراین طبیعی است که اوپاما به موازات موازنه‌گرایی بین المللی جلوه‌هایی از موازنه‌گرایی منطقه‌ای را در دستور کار قرار دهد. این امر، اولویت کنش راهبردی امریکا در حوزه منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

بهره‌گیری از الگوی همکاری‌های متوازن منطقه‌ای می‌تواند زمینه‌های لازم برای تنش‌زدایی در سیاست امنیتی کشورهای را فراهم آورد که در فضای چالش‌های ژئوپلیتیکی قرار دارند. از آنجایی که مرزهای درهم‌تنیده امنیت منطقه‌ای می‌تواند منافع و امنیت کشورهای همانند ایران و امریکا را از آسیای جنوب غربی تا مدیترانه شرقی تحت تأثیر قرار دهد، در آن شرایط، ضرورت‌های معطوف به همکاری‌های ژئوپلیتیکی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. ضرورت‌های بازدارندگی منطقه‌ای ایجاب می‌کند که شکل‌بندی رفتار امنیتی امریکا در راستای اهدافی همانند توسعه منطقه نفوذ، سازماندهی گردد.

اگر چنین الگویی مورد توجه کارگزاران سیاست امنیتی امریکا و ایران قرار گیرد در آن شرایط، دو کشور می‌توانند به تعادل رفتار راهبردی نایل گردند. در حالی که هم‌اکنون آنان از الگوی تنش‌زدایی مرحله‌ای و نامتوازن بهره می‌گیرند؛ نشانه آن را می‌توان در تغییرپذیری سیاست‌های امنیتی و الگوی تعامل ناپایدار در رفتار ژئوپلیتیکی مورد توجه قرار داد.

بخشی از تنش‌زدایی سیاست خارجی امریکا در برخورد با ایران را می‌توان ضرورت‌های دوران جنگ سرد و همچنین نشانه‌های تهدید در دوران بعد از جنگ سرد دانست. این امر جلوه‌هایی از همکاری ناپایدار و تنش‌زدایی نامتوازن را به وجود آورده است. نظریه پردازان امریکایی بر این اعتقادند که ایالات متحده با تهدیدات جدید و متنوعی روبرو گردیده است. برای مقابله با چنین تهدیداتی آنان بر ضرورت مقابله، بازدارندگی و سد نفوذ تأکید می‌کنند. رهیافت‌های ارائه شده درباره فرایندهای امنیت‌سازی منطقه‌ای نشان می‌دهد که، حوزه جغرافیایی پاکستان افغانستان در شرایط بحرانی قرار دارد. بنابراین باید از الگوهای مدیریت بحران از طریق نهادهای بین المللی و همچنین مجموعه‌های منطقه‌ای برای چنین فرایندی استفاده شود. در می ۲۰۱۲ امریکا تلاش دارد تا اجلاسیه ناتو درباره افغانستان را برگزار نماید. این اجلاسیه می‌تواند نمادی از چندجانبه‌گرایی امنیتی تلقی شود. در چنین

فرایندی، لازم است تا مشارکت چندجانبه امنیتی بین بازیگران بین‌المللی همانند امریکا و بازیگران منطقه‌ای همانند ایران ایجاد شود. لازم به توضیح است که زیرساخت‌های متضاد در روابط دو کشور مانع از شکل‌گیری فرآیندهای همکاری‌جویانه دایمی گردیده است (Gavrilis, 2011:3).

اگرچه سیاست خارجی امریکا در دوران جنگ سرد از ثبات و یکنواختی نسبی برخوردار بود، اما این الگو در دوران بعد از فروپاشی ساختار دوقطبی با تغییرات مشهودی روبرو گردید. امریکایی‌ها زیرساخت سیاست خارجی خود در دوران جنگ سرد را بر اساس «راهبرد مهار و سد نفوذ» تنظیم نمودند. در هر دوران تاریخی، شکل خاصی از مهار در برابر کمونیسم و اتحاد شوروی به کار گرفته می‌شود. لازم به توضیح است که هر یک از رؤسای جمهور امریکا، کاربرد راهبرد سد نفوذ را در قالب جغرافیایی امنیتی خاصی مورد پیگیری قرار می‌دادند.

در تمامی دوران تاریخی رقابت امریکا اتحاد شوروی در ساختار دو قطبی، جلوه‌هایی از بازدارندگی راهبردی نیز به موازات سیاست سد نفوذ مورد استفاده قرار می‌گرفت. بازدارندگی راهبردی زیربنای رقابت و قاعده بازی در روابط امریکا و شوروی در ساختار نظام بین‌الملل را شکل می‌داد. به این ترتیب امریکا تلاش دارد تا با تهدیدات جدیدی مقابله نماید. از جمله این تهدیدات می‌توان به نقش سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران اشاره داشت. گروه‌های ذی نفوذ در سیاست امنیتی امریکا، الگوی سد نفوذ ایران را در قالب مهار منطقه‌ای بین‌المللی مورد پیگیری قرار می‌دهند.

د- تنش‌زدایی نامتوازن در سیاست امنیتی امریکا نسبت به ایران

تنش‌زدایی زمانی می‌تواند به نتایج مثبت و مؤثری منجر شود که با جلوه‌هایی از تداوم و همکاری چندجانبه بازیگران پیوند یابد. به طور کلی تنش‌زدایی بخشی از سیاست قدرت برای کنترل تعادل و ثبات منطقه‌ای محسوب می‌شود. چنین الگویی را می‌توان نمادی از واقعیت‌های ژئوپلیتیکی مناطق بحرانی دانست. در چنین مناطقی، تنش‌زدایی به گونه‌ای ناقص شکل می‌گیرد. شاخص‌های تنش‌زدایی در سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران را می‌توان در قالب برخی از حوادث تاریخی مورد ملاحظه قرار داد.

اولین مرحله تنش‌زدایی در سیاست خارجی و امنیتی امریکا نسبت به ایران، در اواسط دهه ۱۹۸۰ شکل گرفت. این امر را می‌توان انعکاس ضرورت‌های راهبردی امریکا برای

محدودسازی قدرت تحرک اتحاد شوروی در خاورمیانه و آسیای جنوب غربی دانست. ماجرای سفر «مک فارلین» به تهران، اولین گام برای تنش‌زدایی نامتوازن در سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران بوده است. این امر در زمان محدودی با تغییر پر دامنه روبه‌رو گردید؛ تغییر در سیاست امنیتی کشورها را می‌توان انعکاس چگونگی واکنش گروه‌های تأثیرگذار در سیاست‌سازی راهبردی تلقی نمود (فولر، ۱۳۷۲: ۳۱۵).

همواره چنین نیروهایی بر فرآیندهای روابط ایران- امریکا تأثیرگذار خواهند بود. آنان تاکنون توانسته‌اند زمینه‌های باز تولید تعارض در سیاست امنیتی و الگوهای رفتار منطقه‌ای دوجانبه و چندجانبه را به وجود آورند. این امر منجر به ناپایداری سیاست امنیتی و برگشت‌پذیری چالش‌های راهبردی در مناطق ژئوپلیتیکی گردیده است که دارای مرزهای درهم‌تنیده می‌باشد. تحقق فرآیند معطوف به همکاری‌های ژئوپلیتیکی ایران- امریکا در شرایطی حاصل می‌شود که نظریه‌پردازان و استراتژیست‌های امریکایی نسبت به شکل‌بندی‌های قدرت‌سازی و امنیت‌سازی در دوران بعد از جنگ سرد واقف باشند.

ه- کنترل امنیت منطقه‌ای در مناطق آشوب زده

تغییرات ساختاری در سیاست بین‌الملل را می‌توان در زمره عواملی دانست که زمینه‌های همکاری و یا تعارض بین بازیگران را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در ساختار دو قطبی، هریک از دو قدرت بزرگ جهانی تلاش داشتند تا زمینه‌های کنترل محیط منطقه‌ای را فراهم آورند؛ این امر از طریق ایجاد منطقه نفوذ حاصل می‌گردید. زمانی که شکل‌بندی‌های ساختاری در سیاست بین‌الملل تغییر یافت، معادله قدرت و کنش سیاسی بازیگران نیز دگرگون شد. «جیمز روزنا» بر نشانه‌هایی از امنیت‌سازی در مناطق پیرامونی تأکید داشت.

جهان آشوب‌زده بیانگر شرایط و محیطی است که هیچ بازیگری قادر نخواهد بود تا اهداف ژئوپلیتیکی خود را تحقق بخشد. به همین دلیل است که باراک اوباما بر ضرورت سازماندهی فضای چندجانبه در امنیت منطقه‌ای تأکید دارد. سیاست چندجانبه‌گرایی را می‌توان بخشی از معمای امنیت در مناطق بحرانی دانست. مناطقی که چند بازیگر تلاش می‌کنند تا نقش جدیدی را در سیاست بین‌الملل ایفا نمایند. براساس چنین شاخص‌هایی، «جیمز روزنا» بر این اعتقاد است که در دوران بعد از جنگ سرد نمی‌توان سیاست‌گذاری امنیتی و راهبردی را صرفاً در مناطق مرکزی پیگیری کرد.

ضرورت‌های ژئوپلیتیکی ایجاب می‌کند که کشورهای همانند ایران، نقش سازنده‌ای

در معادله قدرت و امنیت منطقه‌ای ایفا نماید. برخی از نظریه‌پردازان امنیت منطقه‌ای بر این اعتقادند که مناطق حاشیه‌ای همانند ایران می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در فرآیندهای امنیت‌سازی منطقه‌ای ایفا نماید. از جمله این افراد می‌توان به «ساموئل کوهن» و «جیمز روزنا» اشاره داشت. بنابراین، می‌توان از رهیافت‌های ژئوپلیتیکی برای عبور از چالش‌های جنوب غرب آسیا استفاده نمود. فعال‌سازی بازیگران منطقه‌ای همانند ایران می‌تواند زمینه‌های لازم برای امنیت‌سازی و تعادل منطقه‌ای را فراهم سازد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۴۱).

و- موازنه منطقه‌ای و چندجانبه‌گرایی در محیط آشوب زده

موازنه منطقه‌ای محور اصلی امنیت‌سازی در شرایط بحران محسوب می‌شود. کشورهای که در فضای عدم موازنه قرار داشته باشند با نشانه‌هایی از بحران، بی‌ثباتی و عدم تعادل روبرو می‌گردند. به این ترتیب، امریکا برای تثبیت هژمونی خود نیازمند سازماندهی موازنه منطقه‌ای در فضای چندجانبه‌گرایی است. این امر را می‌توان نمادی از همکاری سازمان یافته کشورهای دانست که با اهداف ژئوپلیتیکی امریکا دارای همگونی و هماهنگی می‌باشند. همکاری‌های منطقه‌ای بر اساس ضرورت‌های امنیتی شکل می‌گیرد.

شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی در زمانی که ساختار دوقطبی دچار فرسایش گردید، با تغییرات بنیادین روبه‌رو شد. به عبارت دیگر، می‌توان پایان جنگ سرد و پیروزی امریکا در رقابت‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی با اتحاد شوروی را فصل جدیدی از نظام بین‌الملل دانست. تغییرات ساختاری توانسته است بر ماهیت رقابت و منازعه در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیر به جا گذارد. در دوران بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، عصر جدیدی شکل گرفت که مهم‌ترین شاخص آن را می‌توان ظهور و کنش‌گری بازیگران حاشیه‌ای در نظم منطقه‌ای دانست؛ این امر را اولین بار «جیمز روزنا» ارایه نمود.

رویکرد معطوف به سیاست در محیط آشوب‌زده به این دلیل تبیین گردیده است که هشدار برای زمامداران و مقامات اجرایی امریکا باشد. افرادی همانند «روزنا، هانتینگتون و اسنایدر» را می‌توان در زمره افرادی دانست که دارای ادراک راهبردی در سیاست و امنیت بین‌الملل هستند. آنان رویکرد جهان آشوب‌زده را به این دلیل طراحی و تبیین نموده‌اند که نخست، تهدیدات امنیتی فراروی امریکا را شناسایی نموده و از سوی دیگر، الگوهای ثمربخش را برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای استفاده نمایند.

«روزنا» بر اساس ادراک پویایی‌های نظام بین‌الملل و همچنین دگرگونی در دیسبیلین امنیت منطقه‌ای تأکید داشت که:

«امروزه در سراسر جهان، منابع مرجعیت و اقتدار از معیارهای سنتی مشروعیت دور شده و به سمت معیار کارایی و کارآوری رفته‌اند. به دیگر سخن، ساختارهای مرجعیت و اقتدار، امروزه بحران زده شده‌اند... جا به جایی کانون‌های مرجعیت و اقتدار و شکاف برداشتن ساختارهای جهانی در زمره سرچشمه‌های آشوب محسوب می‌شود... پیدایش جهان سوم موجب انعطاف‌ناپذیرتر شدن ساختار سلسله‌مراتبی جهان دولت‌مدار نگردیده؛ بلکه گرایش‌های مرکزگرای در جهان چندمرکزی را افزایش داده است... از دل ویرانه‌های جنگ سرد، نظم جدیدی آرام آرام سر برمی‌آورد. ولی نه به شکل خطی و یا با ابعادی روشن و مشخص. این نظم، نظمی است که ذره ذره در حاشیه پا می‌گیرد. نه آنکه یک باره و ناگهانی از دل تغییراتی در مرکز پدیدار شود» (روزنا، ۱۳۸۰، ۵۸-۴۸).

زمانی که بازیگران حاشیه‌ای از نقش مؤثرتری در سیاست بین‌الملل برخوردار می‌شوند، در آن شرایط، امکان بازتولید جایگاه و موقعیت ایران در تفکر و رفتار سیاست خارجی آمریکا به وجود می‌آید. این امر بیانگر آن است که در دوران بعد از جنگ سرد، به دلیل ظهور تهدیدات جدید، شکل متفاوتی از تنش‌زدایی در سیاست خارجی کشورها به وجود آمده است، و آن را می‌توان انعکاس شرایط اجتماعی، ساختار نظام منطقه‌ای و چگونگی توزیع قدرت در حوزه بین‌الملل دانست.

چنین روندی نه تنها بر رفتار سیاست خارجی آمریکا تأثیر به جا می‌گذارد، بلکه چگونگی روابط آن کشور با سایر واحدهای سیاسی از جمله ایران را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ این امر بیانگر آن است که معادله قدرت و امنیت در نظام بین‌الملل در حال تغییر و دگرگونی است. قدرت‌های بزرگ در چنین دورانی تمایل چندانی برای موازنه در برابر آمریکا نشان نمی‌دهند. همان‌گونه که «ادوارد کار» بیان داشته است، در شرایط بعد از فروپاشی ساختارهای بین‌المللی معادله جدیدی از قدرت ایجاد می‌شود که توازن سنتی را دگرگون می‌نماید (Carr, 1964: 48).

زمانی که توازن سنتی در ساختار و نظام بین‌الملل تغییر می‌یابد، طبیعی است که شکل جدیدی از روابط متقابل به ویژه در قالب تنش‌زدایی در سیاست خارجی ایجاد می‌شود. به طور کلی، نوع همکاری و تعارض در روابط ایران-آمریکا در دوران‌های مختلف سیاست خارجی دو کشور تحت تأثیر نیازهای متقابل آنان در ارتباط با امنیت منطقه‌ای بوده است. به این ترتیب، ضرورت‌های ژئوپلیتیکی و شکل‌بندی‌های امنیتی را می‌توان در زمره عوامل و مؤلفه‌هایی

دانست که زمینه‌های لازم برای بازسازی روابط کشورها را فراهم می‌سازد (مرادی، ۱۳۸۸: ۶۳). اگر قدرت‌های بزرگ از مازاد راهبردی برخوردار باشند در آن شرایط، تمایلی برای موازنه‌گرایی از طریق تعارض نشان نمی‌دهند. فرآیندهای بعد از جنگ سرد بیانگر آن است که معضل اصلی امریکا را می‌توان تنوع الگوی تعامل در فضای منطقه‌ای دانست. در حالی که: «قدرت‌های بزرگ معمولاً (در چنین شرایطی) اهداف خود را از راه‌های صلح‌جویانه پیگیری می‌کنند؛ کشورهای ضعیف باید ناکامی را پذیرفته و یا به جنگ متوسل شوند. هر گونه معادله جدید قدرت می‌بایست در فضای همکاری و مشارکت بازیگرانی انجام گیرد که می‌توانند بر نظم بین‌الملل و معادله قدرت و حوزه‌های امنیت منطقه‌ای تأثیرگذار باشند» (Carr, 1946:130).

نتیجه‌گیری

چالش‌های ژئوپلیتیکی یکی از عوامل شکل‌گیری منازعه، همکاری، رقابت و حتی جنگ‌های منطقه‌ای محسوب می‌شود. بسیاری بر این اعتقادند که جنگ عراق علیه ایران در سال ۱۹۸۰، جنگ امریکا علیه عراق در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ و جنگ امریکا علیه طالبان در سال ۲۰۰۱ را می‌توان در زمره منازعاتی دانست که واکنشی نسبت به چالش‌های ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود. اگر حوزه‌های ژئوپلیتیکی با یکدیگر رابطه ارگانیک داشته باشد در آن شرایط، زمینه برای گسترش منازعات منطقه‌ای فراهم خواهد شد؛ زیرا تهدیدات و چالش‌های امنیتی از یک حوزه جغرافیایی به حوزه‌های دیگر منتقل می‌شود.

در این مقاله، تلاش گردید تا چگونگی و فرآیند امنیت‌سازی در محیط منطقه‌ای و ژئوپلیتیکی ایران تبیین گردد. این امر از آن جهت دارای اهمیت می‌باشد که نشانه‌های جدیدی از تهدید در فضای امنیتی ایران مشاهده می‌شود؛ تهدیدات شکل گرفته از یک سو دارای ابعاد منطقه‌ای می‌باشد و از سوی دیگر بازیگران فراملی همانند امریکا تلاش دارند تا زمینه تشدید بحران در حوزه ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی را فراهم آورند. تحقق چنین اهدافی در شرایطی امکان‌پذیر خواهد بود که امریکا بتواند از بازیگران منطقه‌ای برای تحقق اهداف راهبردی خود بهره‌گیری نماید.

برای تبیین چنین فرآیندی تلاش شده است تا رویکردهای امنیتی ایران و امریکا در ارتباط با منازعات ژئوپلیتیکی مورد بررسی قرار گیرد. به طور کلی، واحدهای سیاسی همواره تلاش دارند تا بر چالش‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی غلبه نمایند. این امر را می‌توان انعکاس ضرورت‌های راهبردی کشورها در مناطقی دانست که دچار درهم‌تنیدگی امنیتی

و ژئوپلیتیکی هستند. کشورهای ایران و آمریکا در منطقه‌ای ایفای نقش می‌کنند که اول، در زمره کشورهای هارتلند جدید ژئوپلتیک جهانی قرار دارد؛ دوم، هر گونه ثبات و تعادل بدون توجه به الگوی تعامل سازنده در سطح منطقه‌ای نخواهد بود.

این موضوع مورد تأکید نظریه‌پردازانی همانند «کوهن، براکن و ریان» قرار گرفته است. بنابراین کشورهای همانند ایران و آمریکا برای کنترل چالش‌های ژئوپلیتیکی چنین منطقه‌ای، نیازمند ارتقاء قابلیت‌های همکاری‌جویانه خود می‌باشند؛ این ضرورت در شرایطی وجود دارد که آمریکا هنوز از الگوی مشت آهنین در برخورد با ایران استفاده می‌کند. بهره‌گیری از الگوی یک جانبه برای حذف ایران از معادله قدرت منطقه‌ای منجر به خلاء امنیتی در ژئوپلتیک کمر بند شکننده می‌شود. این امر نمی‌تواند ثبات و تعادل را در منطقه ایجاد نماید. سازماندهی امنیت منطقه‌ای براساس معادله تعادل ثبات در شرایطی شکل می‌گیرد که:

۱- بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی بر ضرورت همکاری و تعامل چندجانبه تأکید داشته باشند. روندهای همکاری و تعارض در شرایطی گسترش می‌یابد که واحدهای سیاسی به این جمع‌بندی برسند، به کارگیری الگوهای جدید امنیتی به عنوان بخشی از ضرورت‌های ژئوپلیتیکی آنان محسوب می‌شود. ضرورت‌های ژئوپلیتیکی در منطقه هارتلند جدید ایجاب می‌کند که ایران و آمریکا در فضای بازسازی روابط امنیتی خود برای مقابله با چالش‌های منطقه‌ای برآیند. طبیعی است نیروهای مخالف چنین رویکردی نیز در دو کشور یاد شده وجود دارد؛ هر یک از نیروهای مخالف تلاش دارند تا بر نشانه‌های تهدیدسازی کشور مقابل تأکید نمایند. محافظه‌کاران جدید همانند «میشل باکمن» تلاش دارند تا الگوی امنیت سازی براساس معادله قدرت و نیروی نظامی را در برخورد با ایران پیگیری نمایند.

۲- هرگونه همکاری منطقه‌ای برای ایجاد ثبات و تعادل، تابعی از معادله تأمین منافع مؤثر و مقابله با تهدیدات بالقوه خواهد بود. ضرورت‌های بازسازی روابط ایران- آمریکا را می‌توان در زمان حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق مورد ملاحظه قرار داد. طالبان به عنوان تهدید امنیتی ایران در منطقه آسیای جنوب غربی محسوب می‌شد. به همان گونه‌ای که صدام حسین چنین تهدیداتی را برای ایران در خلیج فارس و خاورمیانه عربی به وجود می‌آورد. دو بازیگر یاد شده به عنوان تهدیدهای امنیتی آمریکا نیز محسوب می‌شدند؛ بنابراین در زمان جنگ آمریکا علیه طالبان و صدام حسین، کارگزاران امنیتی ایران به اقدامات واکنشی و مقابله‌جویانه مبادرت نکردند. ضرورت‌های ژئوپلیتیکی ایجاب می‌کرد که ایران از رویکرد همکاری‌جویانه غیرمستقیم استفاده نماید. این امر محور اصلی رفتار امنیتی در

مقابله با چالش‌های ژئوپلیتیکی تلقی می‌گردد.

۳- امنیت‌سازی منطقه‌ای براساس معادله چندجانبه‌گرایی حاصل خواهد شد. روشن است ایران از جایگاه ژئوپلیتیکی ویژه‌ای در ساختار امنیت منطقه‌ای برخوردار است. نقش امریکا در بحران عراق به عنوان یکی از موضوعات محوری اختلاف نظر با سایر قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود. زمانی که امریکایی‌ها تلاش نمودند تا روند چندجانبه‌گرایی را در ازای یک جانبه‌گرایی در عراق مورد توجه قرار دهند، زمینه برای مشارکت طیف گسترده‌تری از کشورها با امریکا در حل بحران افغانستان به وجود آمد؛ ۲۶ کشور عضو ناتو آمادگی خود برای مشارکت در افغانستان را اعلام نمودند. این امر در چارچوب جنگ علیه تروریسم سازمان‌دهی شد. نادیده گرفتن نقش ایران منجر به افزایش چالش‌های ژئوپلیتیکی امریکا در افغانستان گردید. اعزام نیروی نظامی در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ به افغانستان تأثیر چندانی در روند امنیت‌سازی منطقه‌ای آسیای جنوب غربی به جا نگذاشت.

۴- منازعه منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی از افغانستان به پاکستان منتقل گردیده است. این امر نشان می‌دهد که احتمال تصاعد بحران و منازعه به حوزه‌های جغرافیای دیگری نیز وجود خواهد داشت. اگر چه پاکستانی‌ها نقش همکاری‌جویانه‌ای در امنیت منطقه‌ای ایفا نموده‌اند، اما امریکا تلاش دارد تا برای مقابله با تروریسم، حاکمیت ملی پاکستان را نادیده انگارد. این امر به مثابه پارادوکس‌های همکاری امنیتی در محیط‌های بحرانی محسوب می‌شود. بهره‌گیری از چنین الگویی توسط امریکا تعادل منطقه‌ای را با تأخیر روبرو می‌سازد.

۵- تاکنون ارتش و دولت پاکستان در مشارکت با کشورهای عضو ناتو و امریکا ایفای نقش نموده‌اند. همکاری‌گرایی یاد شده را می‌توان زمینه‌ساز موفقیت‌های نسبی امریکا در افغانستان و پاکستان دانست. نتایج آن را می‌توان در کشته شدن «بیت الله محسود» فرمانده القاعده پاکستان ملاحظه نمود. وی در تاریخ ۶ آگوست ۲۰۰۹ در ادامه درگیری‌های نظامی در پاکستان کشته شد. اگر چه نیروهای نظامی و امنیتی امریکا در ژوئن جولای ۲۰۱۱ به موفقیت‌های مؤثری در امنیت منطقه‌ای دست یافته‌اند، اما از این طریق قادر به تداوم معادله ثبات در منطقه آسیای جنوب غربی و خاورمیانه نخواهند بود.

۶- اکنون بحران امنیتی امریکا در افغانستان به حوزه‌های سرزمینی منطقه همجوار نیز گسترش یافته است. در چنین شرایطی، امریکا نیاز بیشتری به همکاری با ایران برای برطرف‌سازی تهدیدات امنیتی خواهد داشت. اگر روند همکاری‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی ماهیت نهادینه شده و با ثبات پیدا کند، در آن شرایط، ضرورت‌های رفتاری جدیدی در

روابط ایران- امریکا به وجود می‌آید.

۷- هرگونه تنش‌زدایی در حوزه سیاست خارجی نیازمند ضرورت‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی می‌باشد. چنین الگویی را امریکا در ارتباط با چین در سال ۱۹۷۲ مورد استفاده قرار داد. در آن مقطع زمانی، موضوعات امنیتی و ایدئولوژیک را می‌توان عامل اصلی بازسازی روابط و تنش‌زدایی در روابط امریکا- چین دانست. امریکایی‌ها در صدد بودند تا اتحاد شوروی را در شرایط کنترل امنیتی قرار دهند؛ تحقق این امر از طریق ائتلاف‌سازی با چین حاصل گردید. در دوران موجود نیز امریکا با تهدیدات پراکنده ژئوپلیتیکی روبه‌رو گردیده است.

۸- در شرایط عدم تعادل و آشوب‌زدگی در سیاست منطقه‌ای، چاره‌ای جز موازنه‌گرایی در حوزه امنیت منطقه‌ای برای کنترل چالش‌های ژئوپلیتیکی وجود نخواهد داشت. ضرورت‌های موازنه‌گرایی ایجاب می‌کند که ایران و امریکا الگوی تعامل خود در حوزه چالش‌های ژئوپلیتیکی را براساس ضرورت‌های نئولیبرالیستی ترمیم نمایند. این امر به مفهوم آن است که می‌توان برای مقابله با تهدیدات مشترک منطقه‌ای به اتخاذ الگوهای همکاری‌جویانه نیز مبادرت نمود.

۹- امنیت‌سازی یک جانبه در شرایط آشوب‌زدگی سیاست منطقه‌ای ماهیت ناپایدار خواهد داشت. زیرا ساختار سیاسی ایران و امریکا تمایل چندانی به پذیرش واقعیت‌های یکدیگر -در حوزه‌هایی که از اهمیت ژئوپلیتیکی برخوردار است- ندارند. این امر منجر به تداوم تضادهای سیاسی به همراه تنش‌زدایی مرحله‌ای در حوزه سیاست خارجی و امنیت منطقه‌ای خواهد شد. رسالت‌گرایی امریکا در حوزه ژئوپلیتیکی ایران بدون همکاری سازنده، به مطلوبیت راهبردی منجر نمی‌شود. بنابراین کشورهای منطقه آسیای جنوب غربی به همراه برخی از بازیگران بین‌المللی، روند امنیت‌سازی منطقه‌ای را در شرایطی تحقق می‌بخشند که نخست، طیف گسترده‌ای از بازیگران مشارکت داشته باشند. دوم، هدف بازیگران در راستای ایجاد ثبات از طریق معادله توازن تعادل قدرت انجام گیرد.

فهرست منابع

منابع فارسی

۱. اطاعت، جواد (۱۳۷۶)، «ژئوپلیتیک و سیاست خارجی ایران»، تهران: نشر سفید.
۲. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (بهار و تابستان ۱۳۸۲)، «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل»،

- مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال پنجم، شماره ۸ .
۳. رضانی، روح‌الله (مهر و آبان ۱۳۸۰)، «گفت‌وگو نیاز به نظریه»، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی-اقتصادی سال پانزدهم، شماره ۸-۱۶۷.
۴. روزنا، جیمز (۱۳۷۴)، «علوم سیاسی در دنیای کوچک شده»، ترجمه سیدحسین سیف‌زاده، تهران: نشر قومس.
۵. غرایق زندی، داوود (۱۳۷۹)، «سیاست خارجی جورج واکر بوش در قبال جمهوری اسلامی ایران (۲۰۰۴-۲۰۰۰)» تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. فولر، گراهام (۱۳۷۲)، «قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران»، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات مرکز.
۷. مرادی، رضا (تابستان ۱۳۸۸)، «هویت و رفتار شناسی طالبان»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، تهران: سال دهم، شماره ۳۸.
۸. هالستی، کی. جی (۱۳۷۳)، «مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل»، ترجمه: مسعود مستقیمی و بهرام طارم‌سری، تهران: انتشارات دفتر مطالعات وزارت امور خارجه.

منابع انگلیسی:

1. Agnew, John (1998), "Geopolitics: Re-visioning World Politics" London: Routledge.
2. Caldwell, Christopher (2009), "Reflections on the Revolution- in Europe: Immigration", Islam and the West, Washington: Doubleday.
3. Chossudovsky, Michel (2011), "The War on Libya and the Broader US-NATO Military Agenda; Is a World War III Scenario Unfolding?", Global Research, October 24.
4. Chrone, G.R (1999), "Background to Political Geography", London: Pittman.
5. Cordesman Anthony and George, Sullivan (2007), "Lessons of the 2006 Israeli- Hezbollah War", Washington D.C: Center for Strategic and International Studies Press.
6. Cordesman Anthony, Adam Mausner and Jason Lemieux (2010), "Afghan National Security Forces", Washington D.C: Center for Strategic and International Studies Press.
7. Cordesman, Anthony (2006), "Winning the War on Terrorism", Middle

East Policy, Vol. 13, No. 3, fall.

8. David, Frum and Richard, Perle (2003) , “An End to Evil: How to Win the War on Terror”, New York: Random House.

9. Gavrilis, George (2011) ,” Why Regional Solution Won’t Help Afghanistan”, Washington DC, Council on Foreign Relations, October 18.

10. Hourani, Albert (2002) , “A History of the Arab Peoples”, London: Faber.

11. Kaplan, Robert (1994) , “The Coming Anarchy”, Atlantic Monthly, No 2

12. Kaplan, Robert (2000) , “The Coming Anarchy: Shattering the Dreams of the Cold War”, New York: Random House.

13. Lockman, Zachary (2004) , “Contending Visions of the Middle East: The History and Politics of Orientalism”, Cambridge: University Press.

14. Mitchell, Richard (1993) , “The Society of the Muslim Brothers”, New York: Oxford University Press.

15. Mottahedeh, Roy (2002) , “The Mantle of the Prophet Religion and Politics in Iran”, Oxford: One world Publishing.

16. Shlaim, Ari (2000) , “The Iran Wall: Israel and the Arab World”, New York: Norton.

17. Shlaim, Ari (2009) , “Israel and Palestine: Reappraisals, Revisions, Refutations”, Michigan: Michigan University Press.

18. Washington Institute for Near East Policy (2009) , “An Integrated Strategy for Counter radicalization

Obama's Regional Security Approach in Iran's Geopolitical Region

Zohreh Poustinchi

Assistant Professor of International Relations
Azad University, Roud-e-Hen Branch

Building security is done when regional countries enjoy the necessary motivation for multilateral cooperation. Motivation is regarded a geopolitical necessity for regional cooperation among the countries located in the crisis-hit region. Iran's regional security region has specifications as such; next to Iran's security and geographic borders, various signs of danger and instability are witnessed. The expansion of geopolitical infiltration of the United States in the Middle East and the South-West Asia can be named as one of the main reasons for the emergence of such a situation. This is the main issue in the spread of the instability in a regional field. Thereby, a question can be put forward here which is 'how can provide security building process in a regional field?'. The condition is brought up under the circumstances that regional players and big powers stress the necessity of balance and regional stability.

The article attempts to firstly, study geopolitical foundations of instability and insecurity in the South-West Asia. The study cannot be possible without considering terrorism-exporting waves and existential fundamentalism from Saudi Arabia to the South-West Asia. Secondly, Pakistan and Afghanistan are located in the shatter security belt area; a region that has witnessed coup d'états, military occupation, security interference, and the endless security challenges in the past four decades. And thirdly, new extremists are being formed in Pakistan and Afghanistan that are not subsets of Al-Qaeda and Taliban groups, but benefit from the violent models.

Examples of such groups are "Hezb-al-Tahrir" (or al-Tahrir Party) and the "People's Publicity Party." The groups have been introduced as "Transitional Belt" by the US State Department; the groups that have emphasized the necessity of identity clashes and prepare the ground for their members to enter extremist groups such as the Taliban and Al-Qaeda. This indicates that not only geographical and identity environment in Afghanistan and Pakistan have the necessary requirements for absorbing faith forces into the extremist groups, but also the US military actions have led to the crisis intensifying and the social groups confronting the US security and military forces in Pakistan and Afghanistan, as well.

Keywords: Geopolitical Engagement, Multi-centric Geopolitics, Global Dominance Geopolitics, Containment Policy